

تحلیل فضا به مثابه گفتمان کاوی میدانی

محمدجواد غلامرضا کاشی^۱

(تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۶/۷، تاریخ پذیرش ۱۳۹۰/۴/۱)

چکیده

تحلیل گفتمان تا جایی که به پژوهش‌ها و آثار میشل فوکو بازمی‌گردد، به هیچ‌روی منحصر به تحلیل متن نبوده است. اما ساماندهی به روش‌های پژوهش گفتمانی که عموماً بعد از مرگ فوکو انجام گرفت بیشتر بر تحلیل متن متمرکز بوده است. به تدریج ساماندهی به روش‌های تحلیل گفتمانی به منزله روشی پدیدارشناختی و تجربی از صرف پژوهش متن فاصله می‌گیرد. محصولات فرهنگی، کنش‌های اجتماعی و نهادها نیز می‌توانند موضوع تحلیل گفتمان واقع شوند. در این مقاله فضا به منزله میدانی تازه برای پژوهش گفتمانی معرفی شده است و ضمن عرضه جوانب نظری به برخی از تکنیک‌های فضا پژوهشی نیز اشاره شده است.

واژگان کلیدی: تحلیل فضا، مکان، هویت، فضای دانشگاه.

مقدمه و طرح مسئله

تحلیل فضا^۲ شاخه‌ای نوظهور از تحلیل گفتمان است. در این روش تحلیل ساختارها و گوهرهای معنایی را، نه صرفاً در متن بلکه در موقعیت عینی و در فضای کالبدی، موضوع

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی javadkashi@gmail.com

جستجو قرار می‌دهیم. چنان‌که گویی متن تحلیل میدان بزرگ در شهر یا بازار خرید است. پژوهشگر تحلیل گفتمانی قرار است همان موضوعاتی را که در متن جستجو می‌کند در فضای روابط انسانی و در فضایی کالبدی جستجو کند.

سخن فوق درست است، از این حیث که تحلیل فضا و تحلیل گفتمان از حیث مبادی نظری، تکنیک‌ها، الگوی جمع‌آوری یافته‌ها و تفسیر آن‌ها با هم شباهت‌های بسیار دارند. اما در عین حال، سخن فوق نادرست است، از این حیث که فضا پیچیدگی‌هایی دارد که در پروژه پژوهشی بر پیچیدگی‌های زبان در تحلیل گفتمانی ساده اضافه می‌شود. بنابراین، مقاله حاضر، با فرض اینکه خواننده کم‌وبیش با مبادی نظری و تکنیک‌های تحلیل گفتمانی آشناست، سه وظیفه را به عهده گرفته است:

۱. معرفی جوانب نظری پژوهش فضا

۲. روش‌شناسی و تکنیک‌های تحلیل فضا

۳. ذکر نمونه‌ای تجربی

اما پیش از آن، ضرورت دارد که مفهوم مرکزی این مقاله را تعریف کنیم. در این مقاله هم از مفهوم مکان و هم از مفهوم فضا استفاده می‌کنیم. هنگامی که از مکان سخن می‌گوییم، عموماً فضای کالبدی صرف را مدنظر داریم؛ مثلاً دانشگاه یا مسجد از حیث نوع معماری و ساختارهای کالبدی. اما هنگامی که از فضا سخن می‌گوییم، تعاملات پیچیده میان آن کالبد و ارتباطات اجتماعی و قواعد و ارزش‌ها و نگرش‌های منتشر در مکان یادشده را نیز مدنظر قرار می‌دهیم. تفاوت مهم دیگر میان فضا و مکان، موقعیت و جایگاه سوژه کنشگر است. در مقوله مکان همه چیز مستقل از سوژه‌های بازیگر در موقعیت مدنظر قرار می‌گیرند. مثلاً هنگامی که از مکان مسجد سخن به میان می‌آید، نمازگزاران چندان مدنظر نیستند، مگر به‌منزله اشغال‌کنندگان موقعیت‌های خاص در مکان. اما در مقوله فضا، همه چیز از منظر و ترجیحات حسی سوژه‌های بازیگر مدنظر قرار می‌گیرد. مثلاً در مسجد چندوچون فضا از چشم بازیگران مدنظر است. حتی ابعاد مسجد در تحلیل فضایی از چشم بازیگران و مشارکت‌کنندگان در فضا مدنظر است.

فضا و جوانب نظری آن

بررسی فضا و نقش مکان در تعاملات انسانی در رویکرد تحلیل انتقادی گفتمان به‌تازگی و عمدتاً از سوی خانم مارگارت کوهن (۲۰۰۳) انجام گرفته است. از جمله دلایلی که برای این تأخیر ذکر می‌شود عبارت از آن است که رویکرد فلسفه مدرن برخلاف فلسفه کلاسیک زمان محور است.

فلسفه کلاسیک مکان محور است. به این معنا که هستی‌ها برحسب وزن وجودی خود موقعیتی در درک مکان‌مند از عالم کسب می‌کنند. هویت‌های دارای ارزش وجودی بالا در طبقات فوقانی هستی و هستی‌های دارای ارزش وجودی پایین در طبقات تحتانی جای می‌گیرند. به این ترتیب، هستی مکان است و زمان به معنای گذر زمان نقشی حاشیه‌ای در این درک مکان‌مند دارد. اما فلسفه مدرن اصولاً بر نفی این درک مکان‌مند از جهان استوار شد و بیشتر به مفهوم گذر و روند و تطور نظر انداخت. به لحاظ فلسفی، زمان و مکان دو معنای مغایر یکدیگرند. توجه به یکی به بهای به حاشیه‌بردن دیگری رخ می‌نماید.

این بنیاد فلسفی در نسبت میان مکان و زمان در روایت‌های جامعه‌شناختی و انسان‌شناختی جدید نیز ایفای نقش کرد. از نظر متفکران انتقادی اصولاً مکان بازنمای نوعی رویکرد محافظه‌کارانه است درحالی‌که روایت متکی بر زمان بسترساز رویکردی انتقادی و انقلابی است (کوهن، ۲۰۰۳: ۱۰). به همین جهت، علوم انسانی نیز، که اصولاً بر مبانی فلسفی مدرن و ناظر به آرمان‌های دوران مدرن شکل گرفت، مقوله مکان را در حاشیه قرار داد و مقوله زمان را عاری از نسبت‌های مکانی در نظر گرفت.

درواقع، روایت‌های مکان‌بنیاد یا زمان‌بنیاد از وضعیت‌های انسانی در یک نکته مشترک‌اند. این هردو، درکی انتزاعی و فارغ از زمان و مکان خاص از مسائل انسانی دارند. فلسفه کلاسیک درکی مکانی‌شده از هستی دارد و تلاش می‌کند سرشت انسان را بر مبنای موقعیت او در این مکان هستی‌شناسانه تبیین کند. به همین جهت، انسان عینی که مکانی خاص را اشغال کرده مدنظر او نیست. جامعه‌شناسی کلاسیک نیز در جستجوی روایتی علمی و جهان‌شمول از قواعد حیات انسانی است. به همین جهت موقعیت‌های زمانی و مکانی خاص و نیز انسان خاص را مطمح نظر قرار نمی‌دهد.

آنچه در این‌جا مدنظر ماست، نه مکان مطمح‌نظر فیلسوفان قدیم است، نه زمان مطمح‌نظر دانشمندان جدید. این‌جا با انسان خاص سروکار داریم و به همین جهت با زمان یا مکان خاص مواجهیم. در میان جامعه‌شناسان، زیمل نخستین اندیشمندی است که در مطالعه وضعیت انسانی به جایگاه مکان خاص توجه می‌کند و به طور مشروح زیر عنوان جامعه‌شناسی مکان از آن سخن می‌گوید. فی‌الواقع زیمل از مکان به منزله یکی از ساختارها و پیش‌شرط‌های ضروری هم رفتاری اجتماعی یاد می‌کند. «همه صور کنش‌های متقابل میان بازیگران اجتماعی به منزله پر یا اشغال کردن مکان تجربه می‌شود» (فریزنی، ۱۳۸۶: ۲۱۶). مکان از نظر زیمل واجد مشخصات زیر است (فریزنی ۱۳۸۶: ۲۲۱-۲۱۹):

۱. هر بخشی از مکان از نوعی منحصر به فرد بودن بهره‌مند است (عمدتاً از حیث کارکردی).

۲. مکان را ضمناً می‌توان به قصد کاربردهای عملی به قطعات گوناگون تجزیه کرد. در این مورد مکان به واحدی یکپارچه بدل می‌شود که مرزهای آن را قاب‌بندی و محصور کرده‌اند.
۳. سومین ویژگی مهم در صورت‌بندی اجتماعی فرم‌های اجتماعی است که در مکان تجلی پیدا می‌کند.
۴. چهارمین جنبه مهم مکان اجتماعی، نزدیکی و دوری حسی میان اشخاصی است که با یکدیگر روابطی برقرار کرده‌اند.
۵. پنجمین و آخرین جنبه از فرم‌های مکانی که در زندگی مشترک یا جمعی باید ساختار آن را به حساب آوریم، امکان حرکت از یک موقعیت مکانی به موقعیت دیگر است. این به آن معناست که چارچوب‌های هستی‌ی وجود یا گروه یا فرد سیال و در حرکت‌اند.

اما هرچه علوم انسانی به طور عام و جامعه‌شناسی به طور خاص از روش‌های عام فاصله گرفت و به مطالعه وضعیت‌های خاص انسانی نزدیک شد، توجه به مکان نیز بیشتر شد. برای نمونه گافمن نیز در تبیین مکان‌مندی ساختار هویت انسانی نقش قابل توجهی دارد (جنکینز، ۱۳۸۱: ۱۱۹). او عرصه حیات انسانی را عرصه نمایش می‌انگارد و از همه ساختارهای مکانی نمایش در توصیف نظریه خود در خصوص زندگی روزمره انسانی مدد می‌گیرد.

نمایش خواندن سرشت تعاملات انسانی نوعی بازی‌انگاشتن ساختار روابط انسانی است. به این معنا که ساختار روابط انسانی را معطوف و متکی بر منظومه‌ای از قواعد برساخته برشمریم که مستمراً بازیگر را در قواعد پیشاپیش تعریف‌شده‌ای به عمل وادار می‌کنند؛ او را تابع سلسله مراتبی می‌کنند؛ و در انتخاب کنش‌ها نوعی اولویت پیش چشم او می‌نهند. مفهوم چارچوب گذاری گافمن تا حدود بسیاری بیان‌کننده همین سازوکار اجتماعی است. فرد همواره در حیطه‌ها و قلمروهای اجتماعی گوناگون زیست می‌کند و هریک از قلمروهای مذکور نیز تابع مقررات و قواعد خود است. فرد با قرارگرفتن در هریک از موقعیت‌های مذکور، خود را تابع چارچوب پیشاپیش مقرر از امور می‌یابد.

به معنای گافمنی، فرد به محض آنکه وارد فضا و موقعیت مکانی می‌شود، ابتدا ضروری می‌یابد که نسبت خود را با قواعد و چارچوب‌های پیشینی مندرج در فضای منتشر محیط بیابد. طبعاً در این زمینه نوعی تعامل روی خواهد داد. به این معنا که فرد تا حدود معینی در چارچوب مندرج در محیط جای خواهد گرفت و تا حدودی نیز در مقابل آن مقاومت خواهد کرد. به عبارت دیگر، اقتدار و کاربزمای موقعیت مطلق نیست تا به کلی فرد و سوژه کنشگر را در خود مضمحل کند. بلکه فرد امکان تصرف در آن را نیز دارد. بخشی از هویت‌خواهی‌های جدید،

شکل‌گیری الگوهای مقاومت هویت، و مرزهای متعدد موقعیت‌های کنش در فضاهای انسانی را باید با همین قاعده محل توجه قرار داد.

گافمن در این زمینه از عبارتی استفاده می‌کند که عمدتاً پیر بوردیو، فیلسوف جامعه‌شناس فرانسوی، آن را بسط و توسعه داده است. گافمن گاه چارچوب‌های مندرج در موقعیت‌های مکانی را با نام عادت موضوع مطالعه قرار می‌دهد تا از بار ساختارمند مفهوم چارچوب بگریزد. در هر موقعیت اجتماعی، منظومه‌ای از کنش‌ها و رفتارها به‌منزله الگوهای عادت‌شده مندرج شده‌اند. این الگوهای عادت‌شده، کم‌وبیش رفتار و انتخاب و احساسات و انگیزه‌های کنشگران را ساماندهی می‌کند. اما این نکته به‌هیچ‌روی به آن معنا نیست که بازیگران در موقعیت‌های مقتضی به‌حسب عقلانیت معطوف به هدف یا ارزش خود عمل نکنند و الگوهای عادت‌شده در محیط را به پرسش و چالش نطلبند.

با این تعبیر، بدیهی است که هویت فرد در روایت گافمن، اعم از آنکه وجهی فردی یا جمعی داشته باشد، همواره در نسبتی با ساختار موقعیت شکل خواهد گرفت. ساختار این موقعیت از نظر گافمن هم وجه مکانی و هم وجه زمانی دارد. فرد در چارچوب موقعیت خاصی که در آن جای گرفته است، نسبتی با محیط برقرار می‌کند که بازتولیدکننده هویت بدیع و تازه او درباب موقعیت خاص است.

روایت‌هایی نظیر روایت زمیل یا گافمن در این نکته متفق‌القول‌اند که مقوله مکان وجهی تثبیت‌کننده و محدودکننده دارد و کمتر به جوانب ناظر به سوژگی و مقاومت توجه دارد. آنچه این جامعه‌شناسان می‌گویند مؤید روایاتی است که برای مکان وجهی محافظه‌کارانه قائل‌اند و از مقوله زمان درمقابل مکان سخن به میان می‌آورند. اما آنچه امروزه مطالعه مکان و فضا را به منزله رویکردی پرجاذبه در تحلیل کیفی جلوه‌گر کرده است، وجه خلاق و آفرینشگر یا وجه زاینده مکان است.

در این زمینه، عمدتاً متکی به آرای مارگارت کوهن و اثر مهم او تحت عنوان *فضای رادیکال* (۲۰۰۳) هستیم. کوهن در این اثر بر نقش‌مکان در ساماندهی هویت تأکید دارد و به‌شدت با رویکردهایی مخالف است که تصور می‌کنند مکان فاقد نقش زاینده و آفرینشگر است. او تعبیری نظیر "من دانشگاهی‌ام، ایرانی‌ام یا نسل ویران‌کننده دیوار برلن‌ام" را مظاهری از کسب هویت برمبنای محوریت مفهوم مکان قلمداد می‌کند. این قبیل هویت‌جویی برمبنای مقوله مکان، از نظر کوهن، هنوز هم موضوعیت و محوریت دارد.

به نظر کوهن، خانه اولین مکانی است که بازتولیدکننده هویت بر مبنای موقعیت‌هاست. جایی که هر کس با وسائلی که به خود اختصاص می‌دهد نوعی سلسله‌مراتب قدرت را در سامان خانواده بازتولید می‌کند و به این شیوه اولین تجربه هویت بر مبنای مکان شکل می‌گیرد. کوهن در توضیح حذف مکان به منزله مقوله‌ای کانونی در فهم مناسبات انسانی به دو نکته اشاره می‌کند: نکته نخست بعد فلسفی دارد. از دیدگاه فلسفی کوهن به دوگانه‌سازی ذهن و عین دکارت اشاره می‌کند که جوهر فلسفه مدرن است. بر مبنای این دوگانه‌سازی، مفاهیمی نظیر فضا و مکان که نه از جنس ذهن‌اند و نه از جنس عین، بلکه به نحوی درهم‌تافتگی میان این دو را بازتاب می‌دهند، از عرصه تفکر غربی حذف شده‌اند (کوهن، ۲۰۰۳: ۱۲). نکته دومی که کوهن به آن اشاره می‌کند، ایدئولوژی‌های دنیای مدرن است که به‌ویژه در قرن بیستم بعد و گستره جهانی نیز پیدا کرد. به قول کوهن، هم لیبرالیسم و هم سوسیالیسم در مقوله پیشرفت و جهان‌شمولیت و عقلانیت با یکدیگر هم‌داستان‌اند. مقولات مذکور موقعیت‌مندی کنش و دانش را بلاموضوع می‌کند و این چیزی است که کوهن از آن با عنوان وجه مردانگی ایدئولوژی‌های جدید سخن می‌گوید. در مقابل این وجوه مردانه، سنت و ثبات که بازتاب وجوه زنانه محسوب شده‌اند و فضا و مکان بازتاب‌دهنده آن به‌شمار می‌روند از دایره تفکر غربی بیرون افتاده است. کوهن به طور مشروح به آرای فوکو، هابرماس، دریدا و میشل دوسرتو اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه نزد این متفکران، مکان رویاروی تغییر قلمداد شده است و به همین جهت کمتر محل توجه و عنایت قرار گرفته است. اما دیدگاه مهم کوهن در این کتاب، متوجه وجوهی از مکان است که در نظریات متفکران مذکور مغفول مانده است. از نظر کوهن، مکان حاوی ناسازه‌ها و ازهم‌گسیختگی‌هایی است که خود موجد کثرت و تنازع است و با این تعبیر، همان نقشی را که به‌واسطه تولید ناسازه‌ها به زمان نسبت داده شده است به مکان نیز می‌توان نسبت داد (کوهن، ۲۰۰۳: ۴۱).

به قول کوهن، تنها ساختمان و سنگ و بنا را از این حیث مورد ملاحظه قرار داده‌اند که چگونه بازتولید قدرت و اقتدار می‌کند، اما رابطه میان بنا و سوژه را مشاهده نکرده‌اند که چگونه همین ارتباط اتفاقاً بازتولید تنازع می‌کند. کارخانه را از این حیث دیده‌اند کارگر را در نظم کارخانه گرفتار می‌کند، اما از این نکته غفلت کرده‌اند که همین بنا رؤیاهای کارگران را برای تولید نظم سوسیالیستی شکل بخشیده است. کارگران بر فضای جمعی احساس مالکیت می‌کنند و همین حس مالکیت برانگیزاننده رؤیاهای آنان است.

کوهن اشاره می‌کند که فضای کلیسا رؤیاهای آسمانی و مقدس و نیاز به رهایی و نجات آسمانی را در مشارکت‌کنندگان برمی‌انگیزد. اما بیشتر انتظار می‌رود که محل‌هایی چون پارلمان

و کارخانه رؤیاهای زمینی را برانگیزد. رؤیاهای ایدئولوژیک معطوف به بهشت زمینی نیز می‌تواند برخاسته از همین قبیل فضاهای جمعی باشد. به عبارتی کوهن به وجه همبسته‌ساز و مرزگذار مکان اشاره می‌کند که همان قدر که می‌تواند مولد اقتدار باشد، مولد ستیز و برانگیزاندگی نیز هست.

کوهن در تبارشناسی توجه به مقوله مکان در سنت چپ به گرامشی می‌پردازد. به نظر او، گرامشی متوجه این نکته شده است که کارخانه هنگامی که محیطی برای استثمار است، تمایل به همبستگی‌های سوسیالیستی نیز در آن شکل می‌گیرد (همان، ۴۶-۴۷). به باور او، تقسیم کار نه تنها امر مهمی در توسعه نیروهای تولیدی است، طریق مهمی نیز برای تولید همبستگی طبقات کارگری است. بر همین مبناست که می‌توان از الگوهای مقاومت کارخانه‌بنیاد در دوره مدرن سخن گفت. چنان‌که، به قول گرامشی، تصویری که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از جامعه نمونه به دست داده می‌شود، الگویی از یک کارخانه بزرگ است.

مکان از نظر کوهن همواره خالق فرصت‌های تازه است که هم در صورت‌بندی‌های جدید عقلانیت خود را بارز می‌کند و هم در صورت‌بندی‌های کنش و عمل سیاسی. به همین جهت کوهن توصیه می‌کند که به مکان به‌منزله موقعیت‌های خلق فرصت نگریسته شود. کوهن مکان را جایی می‌داند که در ارتباط بخشی میان حس فردی از خود و عقاید و نهادهای فراگیر و کلان نقشی بلامنازع دارد و در سه سطح قابل بررسی و مطالعه است:

۱. سطح تجربی مکان که ناظر به نحوه انعکاس مکان در سطح تصورات و ادراکات جمعی است.
۲. مکان به‌منزله امری که تعاملات رو در رو را تسهیل می‌کند تا هویت‌های جمعی یا سطح اجتماعی مکان از آن زاده شود.
۳. وجه نمادین مکان یا مطالعه فضا از این حیث که مخزنی از معانی ذخیره شده است.

کوهن به روایتی از هانری لوفور نیز اشاره دارد. او نیز به وجه فعال و خلاق مکان توجه می‌کند و وجوه سه‌گانه مکان را از زاویه‌ای دیگر بررسی می‌کند. لوفور در هر مکان به تعامل سه فضا اشاره دارد (کوهن، ۲۰۰۳: ۸۷-۸۹):

۱. فضای مسلط^۱ که ناظر است به وجوه بازتولیدکننده اقتدار؛
۲. خلق فضا^۲ که ناظر است به توانایی تولید فضاهای مقاومت در مقابل فضای اقتدار؛
۳. تعدیل فضا^۱ که ناظر است به مناطق میانی و تعدیل‌شده میان فضای قدرت و اقتدار که هم از جوانب اقتداری بهره‌مند است و هم از الگوهایی از مقاومت تعدیل‌شده.

1Dominated space
2Production of space

به نظر کوهن، اشاره فوکو به مفهوم دگرجا^۲ نیز ناخواسته اشاره به وجوه خلاقانه مکان است. دگرجا، در مقابل اوتوپیاست. اوتوپیاها، الگوهای ذهنی و فاقد مرجعیت مکانی‌اند. اما دگرجاها به نحوی گاه خاموش و گاه فعال در هر حوزه تمدنی و فرهنگی موضوعیت دارند و در مقابل ترتیبات مستقر و موجود عمل می‌کنند.

با وجود کم‌توجهی فوکو به نقش آفرینشگر مکان، شاگردان او نظیر هاروی از خانه‌های امید^۳ سخن می‌گویند که ناظر به وجه خلاقانه مکان در تولید افق‌های گشوده در عرصه عمل سیاسی است. کوهن درباره استعداد مکان در تولید فضاهای مقاومت به چهار بعد اشاره دارد که ناظر به پیوند عنصر مکان با عرصه سیاسی است:

۱. فضا موجب ارتباط و هم‌هویتی افراد می‌شود.

۲. فضا مولد نوعی عرصه میان‌ذهنی است.

۳. مکان فضای اجتماعی است که به همراه رمزهایی گروه‌های گوناگون اجتماعی را از هم متمایز می‌کند.

۴. سرانجام فضا تولیدکننده الگوهایی از همبستگی و گسیختگی است.

روش‌شناسی و تکنیک‌های عمده تحلیل فضا

تحلیل فضا می‌تواند به‌منزله الگویی در ادامه تحلیل گفتمان متن قلمداد شود و بسیاری از تکنیک‌های تحلیل گفتمان در آن اعمال گردد. اما چنان‌که اشاره کردیم، فضا واجد پیچیدگی‌هایی است که باید به پیچیدگی‌های صرف متن و زبان اضافه شود. در این بخش، مراحل را که علی‌الاصول باید مطمحنظر قرار گیرد مرور می‌کنیم.

مراحل انجام یک تحقیق معطوف به فضا

نقطه عزیمت پژوهشگر تحلیل فضا، چنان‌که نقطه عزیمت پژوهشگر تحلیل گفتمان، الزاماً از ترتیباتی که در زیر عرضه خواهد شد تبعیت نمی‌کند. پاسخ به سؤالاتی نظیر آنکه در یک تحقیق خاص از کجا باید شروع کرد، چه تکنیک‌هایی را باید اعمال کرد، و چگونه باید یافته‌ها را جمع‌بندی کرد، به موضوع تحقیق وابسته است. هنگامی که پژوهشگر با یک متن یا فضا برای تحلیل مواجه است، پیش از هر چیز باید انتظار بکشد و در مشاهدات عمیق و پدیدارشناسانه

-
1. Appropriated spaces
 2. Heterotopia
 3. Space of hope

خود صبور باشد، تا موضوع تحقیق، خود، پژوهشگر را به سمت مسئله جدی در تحقیق فراخواند. بنابراین، ذکر مراحل مذکور صرفاً جهت عرضه تصویری روشمند از یک الگوی انتزاعی تحلیل فضا است.

اول: تجهیز نظری

پیش از هر چیز محقق باید خود را به جوانب نظری معطوف به فضا به اندازه کافی تجهیز کرده باشد. پیش از این، دست کم به دو روایت کلان در حوزه نظری فضا اشاره کردیم: روایت اول نسبت فضا و سوژه را بر اساس انفعال و تأثیرپذیری سوژه مطالعه می کند و روایت دوم فضا را موجب سوژگی سوژه می داند و خلاقیت و آفرینشگری سوژه را در فضا جستجو می کند. توجه به جوانب دیگر نظری هر چه بیشتر پژوهشگر را در مطالعه فضا نیرومند می سازد. ذهن تجهیز شده به مطالعات نظری در حوزه جامعه شناسی فضا، نهایتاً باید بتواند پژوهشگر را در برقراری رابطه میان جوانب یک فضا مانند خانه یا بیمارستان و مؤلفه های جامعه شناختی موفق کند. مثلاً بتواند با تکیه بر جهات نظری، نسبت میان فضا و رفتار، عقیده، نهاد، تبعیت پذیری، مقاومت، احساس خود، مشارکت، طبقه، پذیرش نقش ها و... را تشخیص دهد.

دوم: تعیین مؤلفه های اصلی فضا

فضا در کلی ترین منظرگاه، واجد سه وجه ساختاری و اساسی است. این وجوه را زیر سه عنوان می توان طبقه بندی کرد: موقعیت جغرافیایی، جوانب کالبدی و مادی، و سرانجام بار ارزشی و معنایی رسوب کرده در فضا.

۱. موقعیت جغرافیایی

مقصود از موقعیت جغرافیایی فضا، جایگاه منحصربه فرد یک بنا، میدان، خیابان یا پل در عالم است. این جا مقصود از عالم همان معنایی نیست که فوراً به ذهن متبادر می شود. بلکه معنایی پدیدارشناسانه و معطوف به جهان تجربی فرد مدنظر است (انتریکین، ۱۹۸۹: ۳۹). به ندرت ممکن است بنایی به جد، نقطه منحصربه فرد در عالم به معنای عام آن باشد. مثلاً شاید خانه کعبه برای مسلمانان چنین نقطه ای باشد. کعبه نقطه منحصربه فردی را برای یک مسلمان در عالم اشغال کرده است. یک دانشگاه نیز نقطه منحصربه فردی را اشغال کرده، اما نه در عالم به

همان معنای عام. وقتی فردی خانه دوستی را در تهران جستجو می‌کند، آن را در نقطه منحصر به فردی در تهران تجربه می‌کند اما نه در سطح کلی عالم.

موقعیت جغرافیایی فضا، همواره متمایزکننده این جا و آن جاست. اما بازهم این جا و آن جای پدیدارشناختی. باید در حس منتشر در تجربه زنده فضا مشارکت کرد و دریافت که این فضا کدام این جا و در مقابل کدام آن جاست. مثلاً تجربه خانه خدا، تجربه اینجای مقدس درمقابل آن جای نامقدس است. درحالی که تجربه فضایی هنری، تجربه این جای فرهنگی درمقابل تجربه آن جای غیرفرهنگی است. خانه این جای صمیمیت درمقابل آن جای بیگانه است (استخراج این جوانب پدیدارشناختی در گفتگوهای عمیق قابل تحصیل است).

موقعیت جغرافیایی فضا، درعین حال، متمایزکننده دور و نزدیک پدیدارشناختی است و به این معنا با این جا و آن جا نسبت دارد. خانه خدا، مدینه و شاید برای شیعیان حرم امام حسین، به هم نزدیک ترند تا فاصله میان مکه و جده. به یک فضای دانشگاهی در هرکجای تهران، کتابفروشی‌های مقابل دانشگاه تهران نزدیک ترند تا احتمالاً سوپرمارکت یا نانواپی سرکوجه. در فضای دانشگاهی ممکن است استاد یا دانشجو برای رفتن سر کوجه و خرید نان از نانواپی بیشتر احساس دوری و بعد کند تا رفتن به کتابخانه یا کتابفروشی که کیلومترها دورتر است (البته اینها امور محتمل اند نه قانون و قاعده عام) (انتریکین، ۱۹۸۹: ۱۰۲).

۲. کالبد مادی فضا

صورت کالبدی و مادی فضا همان امور مادی و عینی است که درمجموع پیش چشم ناظر به منزله فضا حضور پیدا کرده است: سنگ، طبقات متعدد، شیشه، ستون، ماشین‌های پارک شده، رنگ، صندلی، فرش، موقعیت‌های گوناگون برای ایستادن یا نشستن، خیابان، درخت و گل ممکن است عناصری از فضا باشند.

دقت در مؤلفه‌های مادی و معماری فضا و نحوه آرایش آن و فضاهای کاربری و کارکردی متنوع اهمیت خاصی در پروژه تحلیل فضایی دارد. همین مؤلفه‌های فضایی است که الگوهای مختلف از کنش فردی یا جمعی را ساماندهی می‌کند، تفاوت می‌آفریند، ایجاد تمایز می‌کند، رابطه قدرت تولید می‌کند، چیزی را جدی می‌گیرد و اموری را به حاشیه می‌راند. در این زمینه، ضروری است چند وجه مطمح نظر قرار گیرد:

الف: منظرگاه‌ها یا پرسپکتیوهای فضا: احداث هر بنا، میدان یا در کل ساماندهی به فضای کلی در شهر، همواره مقتضی تولید منظرگاه‌هایی است که جاذبه‌آفرین باشند. به عبارتی، هر فضا، در وهله نخست، براساس جوانب مولد جاذبه شناخته می‌شود. فضا چگونه قرار است چشم‌ها را به

سوی خود متوجه کند. احداث پرسپکتیوهای جاذبه‌آفرین معمولاً مؤید همین وجه از فضاست (دایویست و وندرگیست، ۱۹۹۶: ۶۵).

معمولاً هرچه فضاها پیچیده‌تر باشند، منظرگاه‌های متنوع‌تر و بیشتری دارند. به‌علاوه، نقش های گوناگون در فضا معمولاً با منظرگاه‌های گوناگون تعریف می‌شود. مثلاً در مسجد، چشم اندازی که برای مردم رویاروی روحانی ساخته شده است، با چشم‌اندازی که برای روحانی تعبیه شده است تفاوت‌های آشکاری دارد.

ب: سبک مکان: توجه به جوانب مادی فضا به‌معنای توجه به سبک مکان نیز هست. مکان گاه پیوسته است و گاه گسیخته. گاه مکان یک پیوستار است، پیوستاری از سویه‌های متنوع. گاه مکان حول و حوش نقطه‌ای کانونی سامان یافته است و به این اعتبار تک‌کانونی است و گاه سویه‌های متعارض و متفاوت دارد و به این اعتبار چند کانونی است. هریک از الگوهای مذکور نشانه سبک مکان است. مثلاً شهری را که حول و حوش میدان اصلی یا مکانی مقدس سامان یافته با تهران مقایسه کنید.

ج: مفصل‌بندی فضا براساس شبکه کارکردها: ضروری است مکان پیرامون کارکردهای گوناگون و کاربری‌های متنوع مفصل‌بندی شود. بدیهی است که این مفصل‌بندی قاعده‌ای عینی و برون‌ذهنی ندارد، بلکه در تعامل با بازیگران و سوژه‌های مشارکت‌کننده و نوع مواجهه آن‌ها با مکان شکل می‌گیرد. بنابراین، پژوهشگر در رفت‌وبرگشت میان نظارت عینی مکان و کالبدشکافی احساس و روحيات بازیگران باید دست به مفصل‌بندی مکان بزند (هبراکن، ۱۹۹۸: ۱۳).

۳. مؤلفه‌های معنایی و ارزشی (سازمان نمادین)

این‌همه بدون توجه به مؤلفه‌های معنایی و ارزشی متجلی در کالبد مادی فضا بی‌معنی است. فضا برای خود نام دارد، معرف و بازنمای چیزی است. گویی فضا دو عرصه و فرآیند خلق‌شدن را طی می‌کند. نخست، فرآیندی که منتهی به شکل‌گیری کالبد مادی آن شده است، و دوم فرآیندی که ناشی از ارزش‌های اختصاص‌داده‌شده به آن است. می‌توانیم از این بعد فضا باعنوان سازمان نمادین نیز یاد کنیم. در بند بعدی خواهیم دانست که فضا دارای سازندگان متعددی است. فضا به‌اعتبار هریک از گروه‌های سازنده دارای سازمان نمادین است. گاه به اعتبار سازندگان کالبدی‌اش، گاه به‌اعتبار سازمان تخصصی‌اش و گاه به‌اعتبار ارزش‌هایی که مردم به آن می‌بخشند (سوجا، ۱۹۸۹: ۷۶).

درمجموع، فضا علاوه بر کالبد مادی دارای بعد ارزشی است که در نسبت‌های اجتماعی زاده می‌شود: نامی که بر آن نهاده‌شده، تفسیر یا تفسیرهایی که از آن ساخته‌اند، روایت و روایت‌هایی

که درباره آن ساخته‌اند، احساسی که برمی‌انگیزد، و خاطراتی که از آن در ذهن‌ها انبار شده است. گاهی مردم از دیدن دیواری بلند احساس رعب می‌کنند، از دیدن خانه کوچک قدیمی احساس امنیت می‌کنند، اثری باستانی آن‌ها را به خاطرات دور گذشته رهنمون می‌شود، و شاید فرودگاهی مدرن آن‌ها را به آینده‌های دور رهنمون کند.

سه مؤلفه ساختاری موقعیت جغرافیایی، ساختارهای مادی و کالبدی و معانی نسبت‌داده شده به فضا را از هم تفکیک کردیم. اما واقع این است که هیچ‌یک از آن‌ها بدون دیگری قابل مطالعه نیست. این‌ها سه به یکدیگر وابسته و درهم پیچیده‌اند.

سوم: سازندگان فضا

پیش از این اشاره کردیم که فضا، با معنایی که به آن منتسب می‌کنند، معنادار است. بدون معنایی که به آن اطلاق می‌شود، فضا فقط جا و مکان صرف است. اما واقع این است که فضا واجد یک معنا نیست و فقط یک گروه نیستند که به فضا معنا می‌بخشند. پژوهشگر فضا باید مطالعه کند که یک فضای خاص در معرض تأویل و معنابخشی چند گروه اجتماعی است و هر یک چه معنای خاصی بر آن اطلاق می‌کند. دست‌کم از سه گروه معنابخش به فضا می‌توان نام برد: متولیان صاحب قدرت و پول، کاربران تخصصی فضا، و عامه مردم. واقع این است که دست‌کم این سه گروه سازندگان اصلی فضا هستند (بل، ۱۹۹۴: ۸۰-۹۱).

متولیان صاحب قدرت و ثروت، به دلیل موقعیت مالی خود اقدام به ساختن یک بنا کرده‌اند. این گروه‌ها معمولاً اهداف و مقاصدی از این ساخت داشته‌اند و معنایی را نیز به‌واسطه این موقعیت مرکزی خود به بنا می‌بخشند. مثلاً فرض کنید هنگامی که گروهی خیرخواه با باورهای سنتی اقدام به تأسیس مدرسه می‌کنند، به‌اعتبار نقش خود معنایی را نیز به این فضا اطلاق می‌کنند. فضا به‌واسطه نقش‌آفرینی این گروه، معناهایی را با خود حمل می‌کند.

اما مدرسه به‌واسطه نقش و موقعیت تخصصی‌اش مبنی بر آموزش، معناهایی را با خود حمل می‌کند که الزاماً با معانی موردنظر متولیان سازگار نیست. ممکن است مدرسه به‌واسطه آشناکردن ذهن دانش‌آموزان با مفاهیم مدرن سبب شود که برخی باورهای سنتی در معرض تهدید قرار گیرد. در چنین شرایطی مدرسه در کشاکش دو ساختار معنایی معنای ناشی از نیت متولیان و معنای ناشی از ساختار تخصصی مدرسه - قرار می‌گیرد.

اما مردم عادی یکی از منابع مهم و نیرومند معنابخشی به فضا محسوب می‌شوند. فرض کنید که دانشگاهی در یک شهر کوچک، به دلخواه متولیان محل تربیت افراد دین‌دار، معتقد و متخلق به ارزش‌های سنتی است. اما به‌حسب کارکردهای تخصصی‌اش، به محیطی برای

پرورش جوانان کم‌اعتنا به سنت بدل می‌شود. در این میان، مردم دانشگاه را با چشم محیطی پر از نحوس و لابلالی‌گری ملاحظه می‌کنند. در چنین شرایطی فضای دانشگاه براساس دیدگاه سازندگان متفاوتش به محیطی پرمناقشه میان سه نظام معنایی تبدیل می‌شود. ضروری است پژوهشگر فضا با شناخت هریک از این سازندگان فضا، نسبت و تعامل آن‌ها را در محیطی مشخص مورد مطالعه قرار دهد.

چهارم: سازمان قدرت در فضا

فضا همواره با الگویی از سازمان قدرت ساماندهی شده است. سازمان فضایی دست‌کم از این حیث که خواهان الگویی خاص از سوژه مطلوب است، الگوی رفتار خاصی را طلب می‌کند، الگوهایی از رفتار را مجاز و الگوهایی را غیرمجاز می‌داند، چون یک سازمان قدرت است. از این حیث چند وجه شایسته مطالعه است (بل، ۱۹۹۴: ۶۷):

الف: سازمان قدرت پشت و بیرون فضا: پیش‌تر، از سازندگان فضا سخن به میان آوردیم. سازندگان فضا یکی از مراجع اعمال قدرت بیرونی است. متولیان ساختار فضایی یا مردمی که خواسته‌ها و توقعاتی از چندوچون فضا دارند، یکی از مصادیق اصلی سازمان قدرت بیرون فضا قلمداد می‌شوند. اما ماجرا به همین حد ختم نمی‌شود. فضا، علی‌الاصول، در شبکه‌ای از توازن فضایی نمود می‌یابد. مثلاً نهاد دانشگاه در شبکه‌ای از نهادهای سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی و در نسبتی با بازار کار و شغل قرار دارد و همین نسبت‌هاست که فضا را در موازنه قدرت قرار می‌دهد.

ب: سازمان قدرت در بنا و معماری فضا: ساخته‌شدن هر فضا تابع قواعد و مقررات نوشته یا نانوشته تخصصی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی است. به‌علاوه، هر فضا از الگوی زیبایی‌شناختی خود تبعیت می‌کند. اینکه یک خانه چگونه ساخته شود تا به‌روز و زیبا باشد، وزارتخانه یا بیمارستان چگونه ساخته شود، کتابخانه و مرکز فرهنگی چگونه بنا شود و سرانجام اینکه دارالحکومه و محل تمرکز شخصیت‌های کشوری و لشکری چگونه ساخته شود، همه تابع مقرراتی است که گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه اعمال می‌شود. پژوهشگر فضا نباید از نسبت میان این الگوها و سازمان قدرت غافل شود.

ج: سازمان قدرت در درون فضا: فضا برای ساماندهی مناسبات درونی خود نیز دارای الگو یا الگوهای مناسبات قدرت است. دستورالعمل‌ها و آیین‌نامه‌های اداری، بوروکراسی، جایگاه‌های

تعیین شده، حدود اختیارات، نقش‌ها، حتی اخلاق پوشش و گفتار در فضای اجتماعی خاص، سازندهٔ مناسبات قدرت در درون است.

منظومهٔ ملاحظات فضا از حیث ساختار قدرت و تداخل و مناسبات میان قدرت در درون و بیرون سبب می‌شود که پژوهشگر فضا مستمراً از خود بپرسد که اصولاً فضا تا چه حد اقتدارگراست. تا چه حد بر سوژه‌های متنوع گشوده است؟ تا چه حد در این زمینه تک‌کانونی و تا چه حد چندکانونی است؟ فضا تا چه حد قادر است سوژه‌ها را تحت تبعیت درآورد و تا چه حد معناگسیخته است؟

مطالعهٔ سازمان قدرت در فضا، البته به معنای مطالعهٔ الگوهای اعمال مقاومت نیز هست. چگونه جوانب اعمال قدرت در فضا به پرسش کشیده می‌شوند؟ ظرفیت‌های موجود در فضا برای جدی‌گرفته‌نشدن چیست؟ ناسازه‌های شکل‌گرفته در ترتیبات فضایی که مقاومت را امکان پذیر می‌کنند کدام‌اند؟ چگونه در صور معنایی منتشر در فضا، الگوهای معنایی مقاومت سر برمی‌آورند؟ ضروری است پژوهش فضایی، همان‌قدر که دل‌مشغول صور اعمال قدرت است، به جوانبی نیز توجه کند که فضا در آن واژگون می‌شود یا در خطر واژگونی است.

پنجم: روح فضا

در کنار بندهای پیشین متن را به مفصل‌ها تجزیه کرد، ضروری است پژوهشگر فضا درکی از کلیت فضا نیز پیدا کند. مقصود از روح مکان همان معنای کانونی است که جوانب و ساختارهای متنوع مکان را حول‌وحوش آن می‌توان موضوع مطالعه و بررسی قرار داد. گاه مکان حاوی روح کانونی است، اما پژوهشگر چندان با این روح کانونی مواجه نمی‌شود بلکه در کانون فضا شاهد چالش و تنازعی عمیق است. در این صورت، پژوهشگر به‌جای روح مکان در جستجوی تنازع‌ها و پویای‌های جاری در فضاست. به عبارت دیگر، به‌جای روح مکان ارواح را در مکان موضوع پژوهش قرار می‌دهد و مناسبات میان این ارواح را موضوع بحث خود قرار خواهد داد. در این زمینه چند نکته شایان ذکر است (د کریتو، ۱۹۸۴: ۲۵):

الف: روح مکان همواره حضور دارد. ممکن است تحلیل گفتمانی دو دههٔ قبل یک خطابهٔ دوران مشروطه از سوی یک پژوهشگر برای پژوهشگری درحال حاضر قابل اتکا باشد، اما برای پژوهشگری که درحال حاضر عهده‌دار تحلیل یک فضا است، تحلیل همان دو دههٔ قبل فاقد اعتبار است. روح فضا به طور مستمر درحال دگرگونی است. بازیگران متعدد به طور مداوم معانی تازه‌ای به فضا اطلاق می‌کنند. اگر متن متعلق به گذشته وجود داشته باشد، فضای متعلق به گذشته اصولاً وجود ندارد.

ب: به دلیل همین تحول‌پذیری مستمر روح فضا است که پژوهشگر باید سیر معنایی فضا را مورد نظر قرار دهد. روح فضا چه سرگذشتی را طی کرده و کدام پیچ‌های تاریخی و موقعیتی را پشت سر گذاشته است؟ دلایل و عوامل مؤثر بر چرخش از یک روح به روح دیگر کدام‌اند؟

ج: هر فضا تا حد بسیاری شاهد حضور ارواح پشت‌سر گذاشته است. به عبارت دیگر، نباید فرض شود که مطالعه روح فضا مطالعه‌ای خطی است. این ارواح تاریخی گاه همزمان حضور دارند. ممکن است یک روح پیشین، همچنان به‌منزله یک امکان در کنار روح جدید حاضر باشد. حضوری که البته کارکردهای متنوعی دارد. ممکن است این حضور به‌منزله یادگفتمانی برای روح تازه باشد. ممکن است در کنار روح جدید، مددکار قوت‌بخشی برای آن باشد. مثلاً آتشکده‌ای که مسجد شده است، حامل دو روح همزمان است که این دو روح ممکن است گاه با هم در قدسیت‌بخشی به فضا همراه باشند و گاه ناسازگار عمل کنند.

نکات فوق را می‌توان از منظری دیگر نیز پی گرفت. همواره روح فضا نسبت استوار و نیرومندی با افراد و مشارکت‌کنندگان در آن پیدا می‌کند. فضا نسبتی با خاطره‌ها و آرزوهای مردم دارد. به این معنا فضا را می‌توان از حیث مشارکت‌کنندگانش حاوی ارواح متعدد دانست. از این حیث جوانب زیر باید محل توجه قرار گیرد:

الف: خاطرات مندرج در فضا: خاطرات نوعی زمان تجسدیافته در فضا است. مکان‌ها از این حیث قابل طبقه‌بندی‌اند. بعضی مکان‌ها فاقد خاطره‌اند و به این معنا سبک‌بال‌اند؛ هر ساختار تازه معنایی را می‌پذیرند. اما گاه فضا سنگین‌بار از خاطراتی است که به مکان وجهی کاریزماتیک می‌بخشد. به‌نحوی خواسته یا ناخواسته رفتار و مناسبات بازیگران را سامان می‌بخشد و به‌گونه‌ای زورآور اموری را از محیط می‌زداید. خاطرات وجه مهم مکان در جستجوی روح یا ارواح جاری در فضا هستند.

ب: آرزوها: وجهی دیگر از زمان تجسدیافته در مکان آرزوهاست. آرزو به بعدی از مکان راجع است که به آینده نظر دارد. مثلاً خانه‌ای قدیمی بیشتر سنگین‌بار از خاطره‌هاست، اما قدم زدن در بوتیک یا فرودگاه بیشتر ناظر به آینده است تا گذشته.

ج: توازن خاطرات و آرزوها در فضا: با توجه به دو محور فوق، مطالعه توازن زمانی در فضا در مطالعه روح یا ارواح مکان حائز اهمیت است. فضا با چه توازنی میان خاطره‌ها و آرزوها قرار گرفته است.

ششم: رویدادهای جاری در فضا

همه آنچه گفته شد، عمدتاً ساختارهای فضا را مطرح‌نظر قرار می‌داد. فضا همواره محل رویدادهای جاری است. برای این سؤال که در واقع روح یک فضای بیمارستانی چیست، مؤلفه

های پیشین پاسخ‌های ساختاری عرضه می‌کنند. اما هنگامی که پژوهشگر مدیران کنونی، پزشکان موجود و مجموعه بیمارانی را که به این بیمارستان رجوع می‌کنند محل توجه قرار می‌دهد، درکی از رویدادهای جاری در فضا پیدا می‌کند (سوفر، ۱۹۷۳: ۱۱۲).

درک فضا از منظر رویدادهای کنونی جاری در آن، از یک‌طرف نوع و میزان اثرگذاری جوانب ساختاری را آزمون می‌کند. اما مهم‌تر از این، امکانی برای فهم تازه از ساختارها را نیز به دست می‌دهد. واقع این است که معنای کانونی فضا و روح و ارواح سرگردان در آن، فقط با شناسایی جوانب معماری و گفته‌ها و آیین‌نامه‌های مصوب و امثالهم حادث نمی‌شود، بلکه جوانب رویدادی در این زمینه فوق‌العاده حائز اهمیت‌اند.

برای نمونه، سازمان قدرت در فضا، از الگویی ساختاری پیروی نمی‌کند. ممکن است در محیط بیمارستانی که علی‌الاصول محل و موقعیت اعمال قدرت پزشکان است، صرفاً یک رخداد این الگوی اعمال قدرت را واژگون کند. فرض کنید بیماری در نتیجه خطای فاحش پزشکان مرده و این رخداد موجب اعتراض بستگان بیمار شده است. در پی این حادثه، مسئولان و متولیان امر توبیخ و بیماران بستری در بیمارستان در موقعیتی تازه واقع شده‌اند. چه بسا مشاهده کنیم که بیماران مستمراً پرستاران و پزشکان را به انجام درست وظیفه‌هاشان توصیه کنند و آن‌ها را مورد طعن و کنایه قرار دهند. چه بسا با پزشکان ترسان در مقابل بیماران مدعی مواجه باشید.

هفتم: تحلیل یافته‌ها براساس زمینه

محورهای پیش‌گفته، ابعادی از توصیف فضا را تأمین می‌کنند. اما هر فضا، در بستر خاص اجتماعی، فرهنگی و سیاسی معنا پیدا می‌کند. هیچ تازه‌واردی از یک کشور اروپایی نمی‌تواند فضای یک مکان مقدس در ایران را بدون فهم بسترهای عمیق فرهنگی و اجتماعی ادراک کند. اما تحلیل یافته‌ها براساس نسبت با زمینه واجد ابعاد گوناگون است. از جمله:

الف: فضا برحسب کارکردهای تخصصی‌اش به زمینه‌ای خاص تعلق دارد. مثلاً مکان اختصاص یافته به حوزه دینی فهم‌پذیر نیست، مگر اینکه باورها، ارزش‌ها و مناسک دین شناخته شده باشد. این فضا در منظومه کلیت دین قابل شناسایی و فهم است.

ب: اما زمینه به‌هیچ‌روی منحصر به کارکردهای تعریف‌شده و تخصصی نیست. اتفاقاً ممکن است در یک فضای دینی با مناسک و نمادهایی روبه‌رو شوید که شناخت زمینه باورهای آن نه تنها کمکی به درک آن نمی‌کند، بلکه گاه موجب کج‌فهمی است. مثلاً هنگامی که یک ساختار

سیاسی تلاش می‌کند از فضاهای دینی در جهت بازتولید مشروعیت خود استفاده کند، با نمادها و علائم خاصی مواجه می‌شویم که جز با رجوع به زمینه سیاسی فضا قابل فهم نیست. ج: پژوهش در این زمینه گاه پژوهشگر را به معانی و مفاهیم خاص ایدئولوژیک و منازعات روز رهنمون می‌شود و گاه به بنیادها و گرایش‌های عمیق و ریشه‌دار در میان مردم. به این معنا، فضا گاه در عمق یک فرهنگ ریشه دارد و گاه نماد مسائل و ارزش‌های نوپدید است.

نمونه تجربی

واقع این است که ارائه نمونه تجربی برای این تحقیق دشوار است. در این زمینه دست‌کم دو مشکل وجود دارد: اول اینکه اگر قرار است نمونه تجربی عرضه مثالی برای کاربست محورهای پیش‌گفته باشد، تقریباً هیچ نمونه‌ای وجود ندارد. چرا که آنچه گفته شد، صرفاً جعبه‌ابزاری ناکافی و ناقص برای پژوهشگر فضاست. هر پژوهش مقتضیات خود را دارد. به طوری که گاه فقط با یک ابزار می‌توان پژوهش را سازماندهی کرد و گاه ابزار بیشتری لازم است. مشکل دوم، دشواری تلخیص یک گزارش تحلیلی در چارچوب محدود بخشی از یک مقاله است. به‌هرحال، هر پژوهش بنیادها و جوانب فنی خود را دارد که الزاماً در محدوده یک مثال نمی‌گنجد.

در این مقاله، برای ذکر یک مثال، نگارنده به پژوهشی که خود در سال ۱۳۸۵ در یکی از دانشکده‌های علوم انسانی در تهران انجام داده متکی است (غلامرضاکاشی، ۱۳۸۶). در این پژوهش قرار بر این بوده است که رفتارها و الگوهای هویت‌جویی دانشجویان با توجه به ساختارهای فضایی تحلیل شود. این احساس کلی وجود داشته است که محیط آموزشی محیط کم‌وبیش هنجارگسیخته‌ای است؛ هم از نظر کسانی که انتظار فضایی علمی از دانشگاه دارند، و هم از دید کسانی که بیشتر از منظر قواعد ایدئولوژیک و اخلاقی، از دانشگاه انتظار محیطی دارند.

شایان ذکر است در گزارشی که از این پژوهش عرضه شده، یافته‌ها به‌شدت ساده‌سازی و محورهای مهم آن برجسته شده‌اند. بسیاری از وجوه روش‌شناختی و شواهد تصدیق‌کننده مدعیات در این گزارش نیامده‌اند.

در این تحقیق، سه محور مطمح‌نظر قرار گرفتند: نخست، فضاهای کالبدی و معماری؛ دوم، ساختار نمادین در فضای دانشگاه که مقصود همان معانی و ارزش‌های حاکم بر فضای دانشگاهی است؛ و سوم، رابطه‌های عینی و رویدادهای جاری در فضای دانشگاه. با این دو

محوراخیر، در جستجوی آن بودیم که نسبت میان ساختارهای نمادین از یک طرف و رابطه آن‌ها را با رویدادها و مناسبات جاری در فضای دانشگاهی مطالعه کنیم.

اول؛ ساختارهای کالبدی و معماری

در این بخش به‌نحو مشروح به این نکته پرداخته شده است که بنای اختصاص داده‌شده به دانشگاه برای فضای دانشگاهی ساخته نشده است و در اصل فضایی اداری بوده که بعدها به خوابگاه دانشجویی تبدیل شده و سرانجام به فضای آموزشی تخصیص پیدا کرده است. به این ترتیب، فضای دانشگاهی فاقد پیشینه بلندمدت آموزشی است. ساختمان در یک کوچه در خیابانی فرعی قرار دارد. یک تابلوی کوچک در سردر آن، از دانشگاه بودن آن خبر می‌دهد. حیاط کوچکی دارد که کمتر از صد دانشجو در آن جای می‌گیرند؛ بنابراین، نزدیک به دوهزار دانشجوی دیگر، اگر در کلاس‌ها حاضر نباشند، یا روی پله‌ها و راهروهای تنگ و کوچک سرگردانند، یا در کوچه‌پس‌کوچه‌های اطراف دانشگاه پرسه می‌زنند.

فضای مذکور با فضاهای دانشگاهی در غرب یا با فضای دانشکده‌های دانشگاه تهران مقایسه شده است. اختصاص پردیس‌های بزرگ و سبز به دانشگاه، سردرهای پرشکوه، سقف‌های بلند، ستون‌های سنگی، کلاس‌های بزرگ و

فضاهای کالبدی دانشگاه با دانشجویان موضوع گفتگو قرار گرفت. از دانشجویان پرسیده شد پیش از آنکه در دانشگاه پذیرفته شوید چه تصویری از آن داشتید و هنگامی که قبول شدید و دانشگاه را به چشم دیدید چه احساسی به شما دست داد. متن برخی گفتگوها با دانشجویان و احساس آن‌ها درباره فضای دانشگاهی خواندنی است:

شاید بزرگ‌ترین ضربه را خوردم وقتی وضعیت این‌جا را دیدم. تصورم علامت روی پول‌های پنجاه‌تومانی بود که می‌رویم آنجا و می‌بینیم چه خبر است! مراکز تحقیقاتی و سایت‌ها و فضای وسیع و... آمدیم این‌جا دیدم یک ساختمان است که انبوهی از جمعیت (که اکثراً از شهرستان آمده بودند) آن‌جا هستند. صحنه‌های جالبی هم بود. مثلاً خانمی با بچه و پتو و خانواده‌اش آمده بود آن‌جا برای ثبت‌نام و گرفتن خوابگاه. مشخص بود که از شهرستان آمده‌اند. خیلی در چشم بودند شهرستانی‌ها. آمدیم و با یک محیط شلوغ و فضای بسته روبه‌رو شدیم و خیلی توی ذوقم خورد. چون من دانشگاه امام‌صادق هم امتحان فوق‌لیسانس پیوسته داده بودم، همان‌موقع به پدرم گفتم برویم ببینیم نتایجش اعلام شده یا نه. یعنی این‌قدر خورد توی ذوقم. و آن را قبول شدم. گفتند باید بیایی برای مصاحبه. مصاحبه را انجام دادیم، دو سه هفته بعد باید می‌آمدیم برای ثبت‌نام. گفتم اگر دانشگاه امام‌صادق قبول شوم می‌روم آن‌جا. چون آن زمان هم تجربه‌ای نداشتیم که بدانیم مثلاً محیط دانشگاه و استادان هم مهم هستند. این‌ها دیگر آن زمان برایم مهم نبود. بخصوص رفتم و داخل دانشگاه امام‌صادق را دیدم که یک فضای باز و

جذابی داشت. با توجه به شیوه فکری آن زمان من تصور کردم آنجا راحت تر باشم و به خاطر گرایشات مذهبی ام هم بود. ولی آنجا قبول نشده بودم. یعنی وقتی رفتیم لیست را نگاه کردیم و پرسیدیم گفتند شما در مصاحبه پذیرفته نشده‌اید (با خنده).

واکنش دوستان را هم به یاد داری؟

آن‌ها هم زیاد راضی نبودند. یعنی آنجا همه زیر لب غرغر می‌کردند! بخصوص خانواده‌ها، که مدام می‌گفتند: این‌جا کجاست؟ این‌جا مثلاً تهران است، این چه وضعیتی است؟ و...، چون آن زمان هم به داخل ساختمان اصلاً رسیدگی نکرده بودند یک فضای خیلی درهمی بود و خیلی زد تو ذوقم.

خانم الف از اعضای نزدیک به بسیج دانشجویی از اولین تجربه مکان دانشگاه می‌گوید: وقتی آمدم دانشگاه واقعاً در ذوقم خورد. چون حتی آپارتمان هم نبود! خیلی کوچک بود. به قول یکی از بچه‌ها می‌گفت: یکی را بخواهی نبینی ده‌بار می‌بینی، چه برسد به اینکه بخواهی ببینی! همه در هم لولیده بودند. خیلی سخت بود. من هم هر جا که می‌خواستم با بچه‌ها در کلاس‌ها بحث کنم اصلاً نمی‌شد. چون فضا خیلی بسته بود و بچه‌های دیگر نشسته بودند. حتی یک سری در خیابان بودند. من خودم مدتی می‌رفتم در پارک ساعی درس می‌خواندم. فضا خیلی بد بود. برای نهار باید می‌رفتیم پایین که تا می‌رفتیم و می‌آمدیم کل غذا هضم شده بود! و کتابخانه آن‌قدر بد بود که من اکثر کتاب‌ها را آن زمان می‌خریدم. شاید یکی از دلایلی هم که من بیشتر عمر دانشجویی‌ام را در دانشگاه تهران گذرانده‌ام همین باشد. بچه‌های دانشکده ما خیلی خواب هستند! اما شور و حال بچه‌های دانشگاه تهران خیلی بیشتر بود.

خانم ب در این زمینه می‌گویند:

من فکر می‌کردم که وارد تهران شده‌ام و قرار است وارد دانشگاه معظمی شوم. اما خیلی برام سخت بود که با دانشگاهی مواجه شدم که ساختمان آن مثل یک مدرسه غیرانتفاعی بود. این همه برنامه‌ریزی کرده بودم که بروم دانشگاه و از این جهت برام خیلی سنگین بود.

بخش کالبدی البته به همین حد منحصر نشده است. بررسی ابعاد دیگر ناظر به جوانب کالبدی، این نتیجه را حاصل کرده است که فضای کالبدی دانشگاه فاقد قدرت و توان تولید اقتدار است.

دوم: فضای نمادین

بخش اختصاص داده شده به فضای نمادین گسترده است. هدف از آن نشان دادن گسیختگی های نمادین در فضای دانشگاهی است و اینکه چگونه این گسیختگی‌ها به هنجارگسیختگی فضای دانشگاهی کمک می‌کنند.

برای استخراج فضای نمادین دانشگاه، انجام سه‌گام ضرورت داشته است: نخست، بررسی فضای دانشگاه در غرب به منزله خاستگاه اصلی دانشگاه در مغرب‌زمین؛ دوم، بررسی فضای

نمادین دانشگاه در ایران با توجه به سیر تحولات آن از بدو تأسیس تاکنون؛ و سرانجام، بررسی فضای نمادین دانشگاه خاصی که در این پژوهش مطمح نظر بوده است. محورهای مذکور، حاصل مباحث مشروح در زمینه تاریخ علم و دانشگاه در مغرب زمین از یک سو و فرآیند تکوین دانشگاه در ایران از سوی دیگر بوده است. اما حاصل این مباحث عبارت از آن بوده است که در دانشگاه نه از یک ساختار نمادین، بلکه از چندین پویا می توان سخن گفت. سویه های متعارض الگوهای ناسازگار نمادین، فضای دانشگاهی را دستخوش نوسان های متعدد می کند و این نوسان ها اصولاً فضای دانشگاهی را تحت تأثیر قرار می دهند. از جمله پویا های مهم در فضای دانشگاهی که در ایران مشاهده می کنیم عبارت اند از:

ناسازگی میان توضیح علمی و توضیح دین مدارانه از عالم؛

ناسازگی میان مرجعیت دانشگاهیان و مرجعیت دستگاه های رسمی دین؛

ناسازگی میان منطق انتزاعی علم و منطق زندگی روزمره؛

ناسازگی میان فهم اومانستی و فهم فایده باورانه از علم؛

ناسازگی میان سازوکارهای معرفتی و سازوکارهای سیاسی؛

ناسازگی در گفتارهای مشروعیت بخش به نظم مستقر و گفتارهای مقاومت.

منظومه این ناسازگاری های نمادین فضای دانشگاهی را از سازمان یافتگی و اتکا بر ارزش های معین بازداشته است.

سوم: وجوه عینی و رابطی

در وجوه عینی و رابطی، دو منظومه از روابط را مطمح نظر قرار دادیم. نخست، رابطه میان استادان با یکدیگر و دوم رابطه میان دانشجویان با استادان و با یکدیگر.

الف: استادان

در زمینه رابطه میان استادان، مشاهده و یافته های حاصل از مصاحبه های عمیق نشان دهنده وجود الگوهایی از ارتباط است که علی الاصول با ارتباطات مورد انتظار از فضای مقتدر علمی ناسازگار است:

• شکل گیری ائتلاف های شکننده: در فضای دانشکده مستمراً الگوهایی از ارتباطات و ائتلاف های ناگفته میان استادان به وجود می آید. به طوری که یک استاد برای اظهار نظر درباره مسئله ای خاص، تنها به ارزیابی های عقلانی و حتی منافع شخصی خود نمی اندیشد. اغلب ائتلاف هایی وجود دارد که حول وحوش منظومه ای از اهداف و مقاصد شخصی و گروهی سامان یافته است. بنابراین، چه

بسا استاد از نفع کوتاه‌مدت و شخصی خود برای تحکیم ارتباطات گروهی صرف‌نظر کند. اما این گونه ارتباطات به‌ندرت به ارتباطات پایدار می‌انجامد، و برحسب عوامل گوناگون از هم گسیخته می‌شود و جای خود را به الگوهایی تازه از ائتلاف می‌سپارد.

• شکل‌گیری الگوهای ارتباط از نوع تحت‌الحمایگی: در موارد بسیار، مقوم ائتلاف‌های شکننده در فضای دانشکده استادی است که اغلب به منابعی از قدرت اعم از قدرت شخصی، قدرت بوروکراتیک یا سیاسی متصل است. این افراد به‌واسطه توانایی‌های خاص خود جهت حمایت از استادان دیگر، ایجاد امکانات، حل مشکلات، قدرت چانه‌زنی و غیره تعدادی از استادان را تحت حمایت خود قرار می‌دهند. به این ترتیب، الگویی از ارتباطات ارباب-بندگی میان ایشان و جمعی از استادان شکل می‌گیرد.

• تنازعات حاد: به‌رغم ائتلاف‌های شکننده که از آن سخن گفتیم، می‌توان شاهد الگویی از ارتباطات توأم با تنازعات حاد و پایدار نیز بود. این الگوی ارتباطی، معمولاً در میان استادانی رخ می‌نماید که پیش از این تحت عنوان استادان جویای قدرت از آنان سخن گفتیم. گاهی می‌توان شاهد ظهور الگوهایی از ارتباط میان چند استاد محدود بود که به‌نحوی آشکار و اعلام‌شده با یکدیگر در تنازع‌اند. به این ترتیب، نزدیکی به یکی، کم یا بیش به معنای تخاصم با دیگری است.

• سطح نازل صمیمیت: در مجموع، فضای ارتباطی میان استادان، از صمیمیت اندکی بهره‌مند است. اگرچه در میان گروه‌های محدود و کوچک استادان، حدی از صمیمیت وجود دارد، اما در مجموع میان استادان صمیمیت اندکی مشاهده می‌شود. میزان ارتباطات خانوادگی، میزان اعتماد میان استادان، تمایل به طرح مسائل و مشکلات خصوصی و شخصی و انتظار حل آن‌ها از جمله مواردی است که کمتر در فضای میان استادان مشاهده می‌شود.

• شکاف میان ارتباطات رسمی و غیررسمی: این محور، کم‌وبیش، ادامه محور پیشین است. در مشاهده اولیه، ارتباط میان استادان و فضای ارتباطات در گروه، اغلب توأم با ادب و احترام است. اما در عین حال، شکاف آشکاری میان این الگوی رسمی ارتباطات و ارتباطات واقعی و غیررسمی است. به‌صراحت می‌توان در هر جمعی از استادان، شاهد گفتگوهای توأم با غیبت و بدگویی درباره کسانی بود که تا چند دقیقه پیش شاهد گفتگوی صمیمانه و توأم با ادب میان آنان بوده‌اید.

• فقدان ارتباطات علمی میان استادان: اگرچه چندبار تلاش شده است در میان استادان به روش‌های گوناگون ارتباطات علمی نیز برقرار شود، اما هیچ‌گاه این الگوهای ارتباطی دوام نیاورده اند. از جمله بحث و گفتگوهای جدی درباره پایان‌نامه‌ها، طرح دستاوردهای پژوهشی استادان در گروه و برگزاری جلسات گروهی برای طرح مباحث علمی از جمله تمهیداتی بوده است که برای

علمی ساختن فضای ارتباطی میان استادان شکل گرفته است، اما هیچ‌گاه این قبیل تمهیدات توأم با توفیق نبوده است.

• دوگانگی در الگوهای ارتباطی بوروکراسی‌بنیاد و دانشجو‌بنیاد: در کنار بوروکراسی و اتصال به مقامات دانشگاهی، دانشجویان و میزان بهره‌مندی از حمایت آن‌ها یکی از عوامل قدرت در فضای دانشگاهی است. چنین است که در فضای ارتباطی دانشگاه با دوگانگی مواجهیم. گروهی از استادان به‌واسطه ارتباط با فضای بوروکراتیک و گروهی به‌واسطه ارتباط با فضای حمایتی دانشجویان از قدرت بهره‌مند می‌شوند. در این الگوی دوگانه کسب قدرت، دو گروه از استادان با دو منظومه از هنجارهای اخلاقی انسجام‌بخش شکل می‌گیرند.

می‌توان چنین نتیجه گرفت که فضای ارتباطی در میان استادان از فقدان الگوهای بادوام و تعیین‌یافته پیروی می‌کند. این نکته را به عدم تعیین نمادین فضای دانشگاه که پیش از این به آن اشاره شد اضافه می‌کنیم و می‌توانیم این دو وجه تعیین‌نیافته را در ارتباط با یکدیگر مورد ملاحظه قرار دهیم. به عبارتی دیگر، تعیین‌نیافتگی ارتباطی، تعیین‌نیافتگی فضای نمادین را تشدید می‌کند و برعکس.

ب: دانشجویان

پیامد این شبکه ارتباطی میان استادان در میان دانشجویان چیست؟ اصولاً فضای ارتباطی میان دانشجویان از چه مشخصاتی تبعیت می‌کند؟ دانشجویان از بدو ورود به دانشگاه، با چه احساسی وارد می‌شوند؟ دانشگاه را چگونه می‌یابند؟ در محیط دانشگاه دست به گریبان چه مناسباتی می‌شوند؟ فضای ارتباطی در درون دانشگاه چه فضایی برای دانشجویان پدید می‌آورد؟

براساس یافته‌های پژوهش پیش‌گفته، فضاهای دانشجویی بسیار پیچیده و چندوجهی‌اند. از طرفی، ذکر تمام مشخصات و یافته‌های پژوهش مذکور در این مختصر ممکن نیست. بنابراین، تحلیل تفصیلی یافته‌های این بخش از پژوهش، که با تکیه بر مصاحبه‌های عمیق تک‌نفره و جمعی، مواردی در زمینه زیست خوابگاهی و رویدادهای خاص در فضای دانشگاه و تحلیل میزنوشته‌های دانشجویان انجام شده است، امکان‌پذیر نیست. اما اجمالاً می‌توان اشاره کرد که با سه فضای ارتباطی در متن حیات دانشجویی مواجهیم:

۱. ارتباطات علمی؛

۲. ارتباطات معطوف به همبستگی‌ها و تنازعات سیاسی؛

۳. ارتباطات معطوف به کسب فرصت‌های شغلی.

در میان سه الگوی مذکور، وجه دوم و سوم به مراتب نسبت به وجه نخست اولویت دارد و حاوی پیامدهای عمیق‌تر و گسترده‌تر است. اما در کنار این سه الگو که در متن فضاهای دانشجویی است، دو الگوی ارتباطی نیز در حاشیه فضاهای دانشجویی جریان دارد:

۱. ارتباطات مبتنی بر خوش‌گذرانی و کسب لذت از با هم بودن؛

۲. ارتباط میان دو جنس.

نکته مهم آن است که از حیث کمیت شمول در میان دانشجویان، فضای حاشیه بر متن غلبه آشکاری دارد. در متن، اگرچه ارتباطات مبتنی بر تنازعات سیاسی، فضای متن را به شدت اشغال کرده و بیشترین پیامد را در مناسبات دانشجویی از خود به جای می‌گذارد، عملاً کثرت جمعیت دانشجویی یا در محور سوم متن یا در حاشیه جای دارند. آنچه به‌ندرت اثری از آن مشاهده می‌شود، ارتباطات مبتنی بر کسب دانش است.

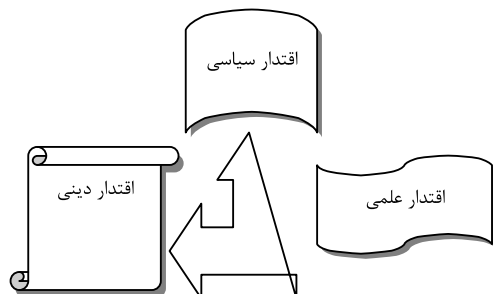
در چنین شرایطی، فضا مقتضی ظهور سه تیپ است: سوژه انحراف از هنجارهای متعارف اخلاقی و ایدئولوژیک؛ سوژه اعمال‌کننده هنجارها؛ و سوژه مقاومت. در کنار سوژه‌های مذکور باید از سوژه رام دانشجویی نیز سخن گفت که علی‌الاصول در فضای دانشگاهی و در تقابل با تعاملات حاد و پردامنه، در حریم خصوصی خود پناه می‌گیرد و تلاش می‌کند از محیط دانشگاه به‌منزله موقعیتی برای حل مشکلات شخصی استفاده کند. علاوه بر این، فضای دانشگاه شاهد تولید شخصیت‌های افسرده، خسته و روان‌گسیخته نیز هست. این‌گوها معمولاً نیازمند فرار و فاصله‌گرفتن از فضای دانشگاه برای بازیابی خود از دست‌رفته‌اند.

یافته‌های پژوهش

از مجموع یافته‌های پژوهش نتیجه گرفته‌ایم که فضای دانشگاهی، منظومه‌ای از سه عرصه فضایی گوناگون است: عرصه اعمال اقتدارهای متمرکز، عرصه تعاملات فایده‌گرایانه و عرصه تعاملات لذت‌جویانه.

۱. عرصه بازتولید اقتدارهای متمرکز

در این زمینه سه الگوی متعارض اقتداربخش شامل علم و دین و سیاست به بحران اقتدار در فضای دانشگاهی کمک کرده‌اند. البته نهاد سیاست اولویت داشته ولی هیچ‌گاه توفیق تام نداشته است.



چنان‌که در نمودار فوق انعکاس دارد، فضای دانشگاهی فضای تنازع بی‌پایان میان سه عرصه اقتدار سیاسی، اقتدار دینی و اقتدار علمی است.

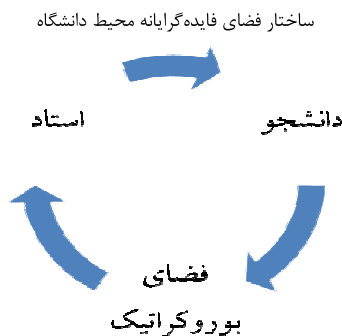
۲. عرصه تعاملات فایده‌گرایانه

تعاملات معطوف به اقتدارهای متمرکز، حاد، پریپامد و توأم با منازعات کلان در عرصه دانشگاهی است. اما عرصه تعاملات فایده‌گرایانه برخلاف عرصه یادشده آرام است و کمتر با ستیز و تعارض‌های حاد رویاروست. عرصه تعاملات فایده‌گرایانه در منطقه میانی دو عرصه اقتدارهای متمرکز و تعاملات لذت‌جویانه است.

عرصه تعاملات فایده‌گرایانه به تعاملات فوقانی یعنی تنازع‌های معطوف به اقتدار متمرکز وابسته است، چرا که یک بدیل برای تنازع بی‌سرانجام میان مرجعیت سیاسی، علمی و مرجعیت دینی فهم فایده‌گرایانه از آموزش علمی است. در این روایت، علم به جای آنکه دعوی بنیادی و جوهرینی را با خود حمل کند، صرفاً مدعی حل مسئله‌ای خاص است. در این روایت، علوم اجتماعی یا سیاسی یا علم حقوق با کاستن از دعاوی خود به همین بسنده می‌کنند که صرفاً حل‌کننده مشکل عینی خاصی باشند و به نیازهای بازار کار و حوزه‌های اجرایی پاسخ دهند. این نکته در خصوص نهاد دانشگاه نیز مصداق دارد. دانشگاه موضوعیتی بیش از آن ندارد که برای بازار کار و اشتغال نیروی متخصص تربیت می‌کند و وظیفه و رسالتی بیش از این برای خود قائل نیست.

تعاملات فایده‌گرایانه اگرچه بدیلی کارآمد برای جایگزینی بحران اقتدار در فضای دانشگاهی است، دقیقاً به جهات وابستگی به دو عرصه فرازین و فرودین پیش‌گفته، سرشتی ناساز و توأم با ستیزه و تنازع دارد. تا جایی که عرصه تعاملات فایده‌گرایانه وابسته به تعاملات فرازین است، و متوجه کارآمدسازی فضای دانشگاهی، هدفمندکردن آموزش‌ها، کاربردی‌کردن آن‌ها و توجه

دادن فضای آموزش به کاربردهای گوناگون اجرایی و مدیریتی است. اما تا جایی که به تعاملات فرودین مرتبط است، این عرصه به دانشگاه به‌منزله یک ابزار صرف می‌نگرد که برای تأمین اهداف فردی، فوری و عاجل سودآور است. می‌توان الگوی فایده‌گرایانه حیات دانشگاهی را مطابق با وجه فرازین حیات دانشگاهی، کارکرد معطوف به تولید نیروی متخصص نام‌گذاری کرد، درحالی‌که مطابق با وجه فرودین، باید آن را کارکرد معطوف به تولید مدارک دانشگاهی نام نهاد.



اگرچه گفته شد فضای فایده‌گرایانه محیط دانشگاه از بیشترین سازگاری و تناسب بهره‌مند است، این فضا نیز با تعارضات خاص خود مواجه است. تمایلات صرف برای کسب مدارک دانشگاهی با نمرات و امتیازات خاص، دانشجویان را متمایل به انتخاب استادان آسان‌گیر و نه الزاماً پرتوان به لحاظ علمی می‌کند. این نکته سبب می‌شود که استادان به تدریج درجهت سازگاری با خواست دانشجو عمل کنند و بی‌آنکه تکالیف درسی سنگینی برای او تولید کنند، او را از کسب نمره خوب مطمئن سازند. درعین‌حال، نگران اعتراض دانشجویان به کیفیت درسی نیز نباشند. دانشجویان نیز با توجه به خواست و تمایل استادان عمل می‌کنند. هریک از استادان تمایلات و گرایش‌های خاص سیاسی، دینی و رفتاری دارد. دانشجویان به اقتضای این گرایش‌ها برای کسب نمره عمل می‌کنند. استادان به تدریج با مهارت کسب رضایت دانشجویان و دانشجویان با مهارت کسب رضایت استادان برای نمره خوب آشنایی کسب می‌کنند.

۳. عرصه تعاملات لذت‌جویانه

مقصود از عرصه تعاملات لذت‌جویانه هر وجهی از حیات دانشگاهی است که از گردهم‌آیی مشترک مجموعه‌ای کثیر از دانشجویان جوان حاصل می‌شود. وجه کانونی در این فضا، بهره‌گیری از فرصت‌های جانبی این محیط برای دیده‌شدن است. دانشجو در این فضا قادر است بر ساختار فضا اثر بگذارد و در نتیجه این اثرگذاری دیده شود و از گمنامی خارج شود.

تلاش برای دیده‌شدن در هر محیط ارتباطی نسبتی وثیق با ساختارهای فضا پیدا می‌کند. ساختارهای دانشگاهی، اعم از آنکه با مضمونی علمی، سیاسی یا دینی یا حتی فایده‌گرایانه ظاهر شوند، سوژه دانشجو را در انقیاد مناسباتی می‌برند که کمتر مجال دیده‌شدن دارد. در هر صورت، دانشجو در فرآیندی تولیدی قرار می‌گیرد و به‌منزله سوژه رام عمل می‌کند.

اما فضای تعاملات لذت‌جویانه شامل هر الگویی از رفتار است که منتهی به دیده‌شدن دانشجو به‌رغم ساختار فضا گردد. چنان‌که ملاحظه کردیم، مهم‌ترین و حادث‌ترین وجه عرصه مذکور، ارتباط میان دو جنس دختر و پسر در فضای دانشگاهی است. در این فرآیند، فضای دانشگاه به‌کلی از فضای فایده‌گرایانه پیشین خارج می‌شود و به محیط و فضایی ماندگار، جذاب و پرکشش بدل می‌شود. قبل از هر چیز، میل به دیده‌شدن و بهره‌مندی از من دلخواسته و مطلوب جنس مخالف است. این وجه از ارتباطات محدود به فضای خاص دانشگاهی نیست، بلکه در کلیه فضاها دینی، سیاسی و علمی، در فرآیندهای ارتباطات فایده‌گرایانه منتشر است و در هر کجا سهم و نقش و صورتی به خود می‌گیرد.

در عین حال، ارتباط میان دو جنس، تنها الگوی ارتباطی برای دیده‌شدن در فضای تعاملات لذت‌جویانه نیست. سیاست نیز یکی دیگر از عرصه‌های یادشده است. کنشگری سیاسی به نحو خودانگیخته و شالوده‌شکنانه الگویی دیگر از فرآیندهای مذکور به شمار می‌رود. فضای دانشگاه تنها فضایی است که به جوان اجازه می‌دهد در بازی‌های بزرگ مشارکت کند.

با این تعریف، فرآیندهای جاری در عرصه تعاملات لذت‌جویانه، نسبتی وثیق با عرصه تعاملات اقتدارگرایانه دانشگاهی دارد. این عرصه با تولید بدیلی برای عرصه تعاملات اقتدارگرایانه و حتی فایده‌گرایانه، دانشگاه را به کانونی بدل می‌کند که به‌کلی با تعاریف دستورالعملی و کارکردی از آن متمایز است.

با توجه به مقدمات فوق، اینک می‌توان از نسبت‌های جاری و الگوهای تعاملی میان سه لایه مذکور سخن گفت. پیش از این، از یک کانون گرم و حاشیه گسترده اما سرد در فضای دانشگاهی سخن گفتیم. می‌توان با استفاده از کالبدشکافی فضای دانشگاهی، که در سطور فوق عرضه شد، تبیینی تازه از کانون و حاشیه فضای دانشگاهی عرضه کرد.

کانون گرم فضای دانشگاهی همان نسبت تعاملی و تقابلی حادی است که میان فضای تولید اقتدارهای متمرکز از یک سو و عرصه تعاملات لذت‌جویانه از سوی دیگر برقرار است. بحران اقتدار در فضای دانشگاهی، خواسته یا ناخواسته، به فضای تعاملات لذت‌جویانه در فضای دانشگاهی میدان عمل می‌بخشد. در فضای دانشگاهی می‌توان شاهد تعاملات کنترلی بود که هدف از آن جلوگیری از گسیختگی فضای دانشگاهی است، چرا که ناتوانی در تولید اقتدار متمرکز در فضای دانشگاهی، گاه چندان موجب افراط در فضای تعاملات لذت‌جویانه می‌شود که بیم ازدست‌رفتن فضای دانشگاه ایجاد می‌شود. در تقابل با این وضعیت است که فشارهای چندسویه برای تولید اقتدار در محیط دانشگاهی تولید می‌شود و این نیز به سهم خود دوران تازه‌ای از فوران تعاملات لذت‌جویانه را سبب می‌شود. متأسفانه فضای کشاکش حاد میان دو عرصه تعاملات لذت‌جویانه و تعاملات اقتدارگرایانه سبب دو پیامد در فضای دانشگاهی می‌گردد: پیامد نخست در سطح تعاملات اقتدارگرایانه است. فوریت فوران تعاملات لذت‌جویانه، سبب می‌شود که در تنازعات میان سه عرصه هویت علمی، دینی و سیاسی الگوهای معطوف به تولید هویت علمی تضعیف شوند. چراکه سازوکارهای معطوف به تولید هویت علمی در هیچ ساماندهی فوری تحقق نمی‌یابد. به این ترتیب، فوران تعاملات لذت‌جویانه به تضعیف فرآیندهای علمی دانشگاهی می‌انجامد.

پیامد دوم نیز در عرصه تعاملات لذت‌جویانه رخ می‌نماید. فوران تعاملات در عرصه یادشده از یک سو و الگوهای از واکنش که در عرصه کلان برانگیخته می‌شود، در وهله نخست، الگوهای کنش سیاسی را سرکوب می‌کند. به این ترتیب، عرصه تعاملات لذت‌جویانه در نسبت میان دو جنس بیشتر بازتاب پیدا می‌کند.

البته بدیهی است که فوران رفتارهای ناپه‌نچار میان دو جنس نیز با واکنش‌های کنترلی خاص خود مواجه است و این خود عامل ناکامی در کنترل تام کنش‌های سیاسی در عرصه دانشگاهی است. به‌رحال، تعاملات یادشده، مضمون جاری در کانون گرم حیات دانشگاهی است. شدت و جهت تقابل‌ها و سازگاری‌ها و ستیز جاری در این کانون گرم، سوبه‌های جاری در حاشیه فضای دانشگاهی را تعیین می‌کند. فوران عرصه تعاملات لذت‌جویانه و عقب‌نشینی حوزه اعمال اقتدارهای متمرکز حاشیه فضای دانشجویی را نحیف می‌کند و توفیق عرصه تولید اقتدار به فریبی این عرصه می‌انجامد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

هدف این مقاله آشنایی خوانندگان با شاکله اصلی تحلیل فضا به‌منزله الگویی تازه از تحلیل انتقادی گفتمان بوده است. اگرچه جوانب نظری و روش‌ها و تکنیک‌های انجام پژوهش فضایی بسیار فراخ‌تر از آن چیزی است که در این مقاله به آن‌ها اشاره شد، اما این روش هنوز در نوع خود در حیطه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی نوپاست. ظرفیت‌های مهمی که این روش پژوهشی در قیاس با الگوهای صرف تحلیل متن دارد، احتمال گسترش این روش پژوهشی را بیشتر می‌کند.

تحلیل متن علی‌الاصول پژوهشگر را به دو سمت ناسازگار هدایت می‌کند: اتکای صرف به ساختارهای معنا در متن بدون عنایت به نقش خواننده؛ یا توجه عمد به نقش خواننده و بی‌توجهی به ساختارهای معنایی. تلفیق این دو افق، گرچه در تحلیل گفتمان متون نیز امکان‌پذیر است، با دشواری‌ها و محدودیت‌های بسیار همراه است. تحلیل فضایی الگویی از تحلیل است، که ضمن دربرگیری الگوی تحلیل متن، از آن فراتر می‌رود و ظرفیت‌های فراوانی برای تلفیق دو سطح ساختار و بازیگر فراهم می‌کند.

منابع

جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱) *هویت اجتماعی*، ترجمه تورج یاراحمدی، تهران: شیرازه.
غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۸۶) *فضای دانشگاه: سیاست‌ورزی و ناسازدهای هویتی در زندگی دانشجویان*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۶.

فریزنی، دیوید (۱۳۸۶) *گئورگ زیمل*، ترجمه جواد گنجی، تهران: گام نو.

- Bell, M. M. (1994) *Childerly: Nature and Morality in a Country Vilage*, Chicago: Chicago Press.
- Cohn, Margaret (2003) *Radical Soace: Building the House of the People*. New York: Cornel Ununiversity Press.
- De Certeau, M. (1984) *The Practice of Everyday Life*. Berkeley: Calif Press.
- Dupuis, E. M., and P. Vandergeest (1996) *Creating the Countryside: The Politics of Rural and Environment Discourse*, Philadelphia: Temple University Press.
- Entrikin, J. M. (1989) *The Betweenness of Place: Towards a Geography of Modernity*. London: Macmilan.
- Habraken, N. J. (1998) *The Structure of the Ordinary*, Cambridge: Mit Press.

- Soja, E. W. (1989) *Postmodern Geographies: The Reassertion of Space in Critical Social Theory*, London: Verso.
- Sopher, D. E. (1973) "Place And Location: Notes on the Spatial Patterning of Culture", in *The Idea Of Culture in Social Sciences*, 101-17. Cambridge: Cambridge University Press.